## جلسه 66

**دو‌شنبه - 21/11/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در این بود که آیا نزاع در وضع مشتق در خصوص متلبس فعلی به مبدأ یا در اعم آیا در عناوین ذاتیه جاری می‌‌شود یا جاری نمی‌شود؟

صاحب کفایه فرمود: چون فرض باید بکنیم بعد از زوال تلبس ذات به مبدأ ذات باقی می‌‌ماند، آن وقت نزاع بکنیم که آیا این عنوان مشتق را می‌‌شود حمل بر این ذات کرد بعد از انقضاء تلبس به مبدأ یا نمی‌شود. اما در عنوان ذاتی که مقوم ذات است مثل جنس، فصل، نوع، بعد از زوال تلبس این ذات به این عناوین ذاتیه دیگر ذاتی نمی‌ماند. چون ذات متقوم است به این جنس یا این فصل یا این نوع، ‌ذاتی دیگر نمی‌ماند تا بگوییم آیا می‌‌شود این عنوان مشتق را مثل عنوان حیوان، ‌انسان، ناطق، حمل کرد بر این ذات یا نه.

ما در جواب عرض کردیم: اولا: به نظر عرفی آن ماده باقی است و لو با زوال صورت نوعیه. و لذا عرفا اشاره می‌‌کنند به آن ملحی که مستحیل من الکلب است می‌‌گویند این قبلا کلب بود. و چرا بحث نکنیم راجع به این‌که عنوان کلب بر او صادق است یا صادق نیست. ممکن است اگر شکل این کلب محفوظ باشد و لو تبدیل شده است به ملح کسی بگوید که عرفا بر او کلب صادق است. شما در حیوان میت چه جور می‌‌گویید حیوان صادق است و لو قوام حیوان به حیات حیوانیه است اما با زوال این حیات حیوانیه صادق است که هذا حیوان میت. یا شجر بر آن درختی که ببریم و دور بیندازیم خشک بشود صادق است شجرٌ یابس. چه اشکالی دارد که ما بحث کنیم که آیا بعد از زوال این صورت نوعیه آیا حمل این عنوان نوع بر این ماده و این صورت جسمیه حمل مجازی است یا حمل حقیقی و یا اصلا حمل صحیحی نیست. این‌ها قابل بحث هست.

مرحوم نائینی فرموده است: ما اضافه می‌‌کنیم به فرمایش صاحب کفایه می‌‌گوییم همان‌طوری که نزاع در عناوین ذاتیه در کلیات خمس یعنی جنس، ‌فصل، نوع، راه ندارد در ذاتی باب برهان هم نزاع راه ندارد. ذاتی باب برهان یعنی و لو جنس و فصل نیست اما ذات شیء کافی است برای انتزاع آن. مثل ممکن بودن انسان. نه جنس انسان است نه فصل او و لکن ذات انسان کافی است که ممکن بودن را از او انتزاع کنیم می‌‌شود ذاتی باب برهان در مقابل ذاتی ایساغوجی یعنی ذاتی باب کلیات خمس. محقق نائینی فرموده است این‌جا هم بحث معنا ندارد. چون اصلا فرض نمی‌شود کرد زوال عنوان ممکن را از انسان، ‌انسان الی یوم القیامة‌ممکن الوجود است فرض نمی‌شود ممکن بودن وصف امکان از او زائل بشود باز هم می‌‌شود به او گفت ممکن؟ اصلا فرض می‌‌شود کرد که وصف امکان از ذات انسان زائل بشود؟‌ همچون فرضی نمی‌شود کرد تا بعد بحث کنیم بعد از زوال وصف امکان از انسان صحیح است به او بگوییم ممکن یا ممکن نیست.

در بحوث گفتند: نه دیگه، ‌جناب محقق نائینی! دیگه راجع به ذاتی باب برهان ما قبول نمی‌کنیم از شما که نزاع راه ندارد. چرا؟ برای این‌که ذاتی باب کلیات خمس نزاع در آن راه ندارد چون فرض سلبش از ذات منشأ می‌‌شود قضیه ما تصورا دچار تناقض بشود. الانسان لیس بحیوان تصورا مشتمل بر تناقض است. استحاله منطقیه دارد چون انسان یعنی چه؟ انسان یعنی حیوان ناطق، الحیوان الناطق لیس بحیوان تناقض منطقی دارد. مثل این است که بگوییم البیاض الذی لیس ببیاض. اما در ذاتی باب برهان استحاله عقلیه دارد سلب وصف امکان از انسان ولی قضیه مشتمل بر تناقض نمی‌شود چون در مفهوم انسان ممکن بودن اخذ نشد تا بگوییم الانسان الممکن لیس بممکن. بله خارجا انسان نمی‌تواند وصف امکان از او زایل بشود اما تصورا سلب وصف امکان از انسان مستلزم تناقض در قضیه نیست. و لذا چه اشکالی دارد، ‌مگر حتما باید ما در وضع الفاظ وضع بکنیم الفاظ را بر ممکن‌ها؟ شما وضع می‌‌کنید دور را بر یک امر مستحیل. چه اشکالی دارد ممکن را هم وضع کنید بر اعم از آنی که بالفعل وصف امکان دارد یا قبلا وصف امکان داشت و لو خارجا این‌که یک چیزی قبلا وصف امکان داشته باشد ولی الان این وصف از او زایل شده باشد محقق نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب:] شما مگر نمی‌توانید الفاظ را وضع کنید برای امور مستحیله؟ دور بر یک امر مستحیل وضع شده است، شریک الباری بر یک امر مستحیل وضع شده است. ممکن را هم وضع کنید برای ذاتی که و لو زال عنه التلبس بوصف الامکان منتها در خارج محال است یک ذاتی وصف امکان از او زایل بشود.

به نظر ما این فرمایش بحوث ناتمام است. چرا؟ برای این‌که اگر غمض عین کنیم از آن جوابی که مرحوم آقای خوئی داد گفت هیئت مشتق که منحصر به یک ماده خاصی نیست، ما راجع به هیئت ممکن که یک هیئتی است، ‌راجع به این هیئت بحث می‌‌کنیم، ‌مفعل که هل وضع لخصوص المتلبس بالمبدأ او للاعم. حالا این هیئت ممکنٌ که مفعل است در این ماده امکان فرض نمی‌شود که زال عنه التلبس بمبدأ الامکان ولی ما که بحث‌مان از وضع نوعی هیئت مفعل است که هل وضع للاعم أو وضع لخصوص المتلبس الفعلی بالمبدأ. اگر این فرمایش آقای خوئی را بپذیریم در ذاتی باب کلیات خمس هم مطرح می‌‌شود که فرمود حیوان یک هیئتی است حیَوان عطشان می‌‌خواهیم ببینیم این هیئت وضع شده برای اعم یا بر خصوص متلبس فعلی به مبدأ. اگر این را بگوییم این در خصوص مشتقات است.

اما در جوامد: در جوامد لغو است وضع کنیم یک اسم جامدی را بر اعم از آنی که الان متلبس به وصف امکان است یا آنی که زال عنه وصف التلبس بالامکان. وقتی که ما نداریم ذاتی را که زال عنه التلبس بالامکان وضع لفظ برای او لغو است چون ما دنبال تفهیم و تفهم او نیستیم. مثال دور که ما وضع می‌‌کنیم برای امر مستحیل چون دنبال تفهیم و تفهم او هستیم. می‌‌خواهیم بگوییم این کلام شما مشتمل بر دور است. این کلام شما مشتمل بر تناقض است. اما این‌که ما بیاییم اگر لفظ ممکن یک لفظ جامدی بود بگوییم وضع کردیم لفظ ممکن را برای اعم از آنی که بالفعل وصف امکان دارد یا قبلا وصف امکان داشت و لو الان زایل شده است از او وصف امکان این لغو است هیچ داعی برای تفهیم و تفهم او نیست.

و لذا این بیان بحوث ناتمام است.

بله، به لحاظ صغری ما قبول داریم، هیچ اسم جامدی تا به بحال پیدا نکردیم که وضع شده باشد برای ذاتی باب برهان، ‌هر چی می‌‌بینیم مشتق است، ‌او هم آقای خوئی خوب فرمود، فرمود ما در مشتق بحث از هیئت نوعی مشتق می‌‌کنیم کار به این ماده نداریم، ‌در ممکن ما کار نداریم به ماده امکان ما از هیئت مفعل بحث می‌‌کنیم که هل وضع للاعم او لخصوص المتلبس الفعلی بالمبد‌أ. ما یک اسم جامدی پیدا نکردیم که وضع شده باشد برای ذات باب برهان. حتی این زوج که می‌‌گوییم الاربعة زوج که می‌‌گویند این ذاتی باب برهان است، زوج اگر اسم جامد هم هست مختص به آن زوجیت باب برهان نیست، مثل زوجیت اربعه، شامل زوجیت اعتباریه هم می‌‌شود این دختر و پسر زوج هستند. زوج یک مصداقش ذاتی باب برهان است زوجیت اربعه اما مصادیق دیگر زوج ذاتی باب برهان نیستند. لفظ زوج مشترک معنوی است هم صادق است بر الاربعة زوج که قابل انقسام به قسمین متساویین است هم شامل دو لنگه در می‌‌شود، این‌ها زوج هستند، شامل زن و شوهر می‌‌شود این‌ها زوج هستند. مشترک معنوی است مشترک لفظی که نیست. ما یک اسم جامدی پیدا نکردیم که وضع شده باشد بر خصوص ذاتی باب برهان. ولی اگر هم همچون چیزی پیدا بشود اشکال محقق نائینی وارد است. ما نداریم ذاتی باب برهان زایل بشود از یک شیء، لغو است وضع لفظ بر اعم از ما انقضی عنه ذاتی باب البرهان چون داعی بر تفهیم و تفهم او نیست. وضع داعی تفهیم و تفهم می‌‌خواهد.

قبل از این‌که وارد بحث استدلالی بشویم در وضع مشتق، بعض مشتقات است که نزاع شده که آیا این‌ها داخل در محل بحث هستند یا نیستند؟ یکی از این‌ها اسم آلت است مثل لفظ مفتاح. مرحوم نائینی تبعا لصاحب الفصول فرموده مفتاح مشتق است ولی نزاع در او راه ندارد کسی مگر می‌‌تواند بگوید که تلبس فعلی به مبدأ در صدق مفتاح لازم است. آن کلیدی که شما امروز ساختید تا حالا یک در را هم با او باز نکردید به او نمی‌گویند مفتاح؟ پس در مفتاح تلبس فعلی به فتح الباب معتبر نیست و لو مدت‌ها است با این مفتاح دربی را باز نکردید ولی به او مفتاح می‌‌گویند.

این فرمایش محقق نائینی ناتمام است. چرا؟ برای این‌که هیئت اسم آلت وضع شده برای تلبس إعدادی یعنی وضع شده مفتاح برای آنی که أعد للفتح. اصلا هیئت مفتاح دلالت می‌‌کند بر ما أعد للفتح. می‌‌خواهید ببینید بحث مشتق در او راه دارد یا ندارد، ‌دنده‌های این کلید را بسایید که که دیگر صلاحیت فتح هیچ بابی را نداشته باشد ببینید به او می‌‌گویند مفتاح یا می‌‌گویند کان مفتاحا. و الا اگر اعداد شده برای فتح باب و لو بالفعل هیچ بابی را فتح نکرده است خب این مفتاح است دیگر. زوال تلبس به این است که زوال تلبس إعدادی بشود در اسم آلت یعنی دیگر توان فتح هیچ دری را ندارد این مفتاح، آن وقت ببینید به او مفتاح می‌‌گویند؟ اگر به او مفتاح گفتند معلوم می‌‌شود که مشتق وضع شده است برای اعم از متلبس به مبدأ ولی اگر دیگر به او مفتاح نگویند بگویند این دیگر مفتاح نیست چون دنده هایش ساییده شده است

[سؤال: ... جواب:] تلبس إعدادی. مفتاح یعنی ما هو متلبس شأنا متلبس إعدادی بالفتح. این کلید‌های تزیینی ممکن است استعمالش مجازی باشد ربطی به بحث مشتق ندارد. چون بحث مشتق این است که ما انقضی عنه المبدأ داخل در مفهوم مشتق است یا نیست. کلیدهای تزیینی که هیچوقت متلبس به مبدأ نبود که بگوییم انقضی عنه التلبس بالمبدأ. آن وقت در آن‌جا باید بگوییم به علاقه مشابهت می‌‌گویند مفتاح. مثل کلید پلاستیکی. کلید پلاستیکی کلید نیست مفتاح نیست. ربطی به بحث ما ندارد این فرمایش شما که به چیزهایی هم که هیچ گاه صلاحیت فتح باب نداشته نه در گذشته نه در حال، ‌ولی شبیه کلید است به آن‌ها هم می‌‌گویند مفتاح این یک بحث دیگری است بحث لغوی است آنی که مورد بحث است این است که آیا آنی که قبلا شأنیت فتح باب داشت ولی الان دنده هایش ساییده شده این به لحاظ تلبس سابقش به مبدأ می‌‌گویند مفتاح یا نمی‌گویند. چرا داخل در نزاع نیست؟

دوم: اسم مفعول. مرحوم نائینی باز تبعا لصاحب الفصول فرموده اسم مفعول قطعا وضع شده برای آنی که و لو سابقا وقع علیه الفعل. چرا؟‌برای این‌که مضروب مثلا کسی است که من وقع علیه الضرب، من وقع علیه الضرب تا روز قیامت من وقع علیه الضرب است، ‌معنا ندارد زایل بشود از او این مبدأ چون مبدأ یعنی وقع الضرب علیه اگر یک بار کسی را کتک زدند وقع علیه الضرب تا روز قیامت هم متلبس است به این مبدأ که وقع علیه الضرب. الشیء لاینقلب عما هو علیه. فرض نمی‌شود من وقع علیه الضرب یک روزی من وقع علیه الضرب نباشد. بالاخره این شخص وقع علیه الضرب یوم ما.

این فرمایش ایشان ناتمام است. اولا:‌ مگر همه اسم مفعول‌ها مضروب است؟ معلوم، مجهول، محبوب. یک کسی بود تا چند مدت پیش محبوب ما بود فکر می‌‌کردیم آدم خوبی است الان دیگر محبوب ما نیست، ‌بحث کنیم به لحاظ تلبس سابق به مبدأ محبوبیت آیا صحیح است بگوییم فلانی محبوب است؟ مجروح، بیست سال پیش زخمی شد، آیا صحیح است الان به او بگوییم مجروح؟ بله در مثال مضروب به قول آقای بروجردی چون مبدئش دفعی و آنی است، ‌بقاء ندارد به این خاطر می‌‌گویند در این جور مشتقات که مبدئش دفعی و آنی است یک دفعه موجود می‌‌شود و زایل می‌‌شود وضع می‌‌کنند مشتق را برای اعم. حالا این مطلبی است. اما هر اسم مفعولی ما بگوییم این‌طور است که اگر یک بار وقع علیه الفعل دیگر معنا ندارد که زایل بشود از او وقوع فعل بر او و این مبدأ از او زایل بشود نه همچون مطلبی درست نیست.

هذا اولا و ثانیا: چرا در اسم فاعل نمی‌گویید؟‌ شما می‌‌گویید زید مضروب عمرو خب عمرو هم ضارب زید. آن‌جا هم بگویید. بگویید زید مضروب عمرو چطور گفتید لاینقلب عما هو علیه یک روزی عمرو زید را زد پس زید مضروب عمرو است الی یوم القیامة وقع علیه ضرب عمرو، راجع به عمرو هم بگویید عمرو ضارب زید یعنی عمرو من صدر منه الضرب علی زید. مگر تاریخ فراموش می‌‌کنید چه کسی کتک زد و چه کسی کتک خورد. نه مضروب فراموش می‌‌شود در تاریخ و نه ضارب. ضارب هم من صدر منه الضرب است و الشیء لاینقلب عما هو علیه. چه فرق می‌‌کند. اسم مفعول و اسم فاعل فرقی ندارد اسم مفعول من وقع علیه الضرب است و اسم فاعل هم من صدر منه الضرب است. اگر زوال تلبس در من وقع علیه الضرب معنا ندارد بالاخره وقع علیه الضرب تاریخ که عوض نمی‌شود، ‌من صدر منه الضرب هم همین است. پس ملاک در اسم مفعول و این‌ها نیست، ‌مضروب خصوصیت دارد چون فعلش آنی الوجود است وضع شده برای اعم، ضارب هم همین‌طور وضع شده برای اعم چون فعلش یک آن موجود می‌‌شود و زایل می‌‌شود.

[سؤال: ... جواب:] وقتی می‌‌گویند زید مضروب عمرو چون هر روز که نمی‌زندش هر آن‌که نمی‌زندش، یک بار زد صدق می‌‌کند زید مضروب عمرو، خب عمرو هم ضارب زید فرقی ندارد. منحصر که نیست اسم مفعول به این مضروب.

مورد سوم اسم زمان است. مثل مقتل. صاحب کفایه فرموده اسم زمان هم خارج از محل نزاع است. چرا؟ خوب دقت کنید. فرموده برای این‌که مقتل یعنی زمان وقوع قتل، زمان وقوع قتل می‌‌شود آن زمان باشد ولی دیگر متلبس به وقوع قتل نباشد؟ وقتی که می‌‌گذرد آن زمان، ‌دیگر آن زمان هم تمام شد. روز عاشورا یوم مقتل الحسین علیه السلام است، ‌روز عاشورا تمام شد، فردایش روز یازدهم است زمآن‌که نمی‌ماند، ‌آن زمانی که وقع فیه القتل سپری شد، آن ذات که نماند تا بگوییم بعد از زوال ظرفیت زمانیه برای قتل امام حسین آیا به آن زمان بعد از زوال تلبس به ظرفیت زمانیه قتل امام حسین می‌‌گویند مقتل الحسین یا نمی‌گویند؟ وقتی که قتل امام حسین تمام شد زمان قتل امام حسین هم تمام شد. در مشتق باید ذات بماند بعد از زوال تلبس به مبدأ بگوییم مشتق بر او صادق است یا صادق نیست، ‌ذات در اسم زمان همان زمان است، ‌زمان سپری می‌‌شود با سپری شدن آن مبدأ دیگر نزاع در او معنا ندارد.

بعد صاحب کفایه جواب داده، یک جوابی داده که محقق اصفهانی توضیحش داده. فرموده ما اسمی که فقط وضع بشود برای اسم زمآن‌که نداریم. اسم زمان‌های ما مشترک معنوی هستند با اسم مکان. مقتل هم به کربلا می‌‌گویند هم به یوم عاشورا، هم اسم زمان هم اسم مکان. به لحاظ اسم زمان بودنش فرض نمی‌شود که ذات بماند ولی انقضی عنه التلبس بالمبدأ ولی به لحاظ اسم مکآن‌که فرض می‌‌شود کربلا امروز محل زیارت‌گاه عاشقان ابی عبدالله است و زال عنه وصف الظرفیة‌ المکانیة‌ لقتل الحسین علیه السلام. مقتل مشترک معنوی است به لحاظ یک فردش که اسم مکان است فرض می‌‌شود زوال تلبس به مبدأ الان کربلا دیگر ظرف مکانی قتل امام حسین نیست ولی باز هم می‌‌گویند کربلا مقتل الحسین. و لو به لحاظ ظرف زمانی فرض نکنیم زمانی که زال عنه التلبس بظرفیة قتل الحسین علیه السلام.

انصافا بیان خوبی است.

بعضی‌ها مثل امام و آقای صدر فرمودند این مشترک لفظی است مشترک معنوی نیست. مقتل مشترک لفظی است دو تا وضع شده یک وضع برای اسم زمان یک وضع برای اسم مکان و لذا آن وضع برای اسم زمانش را توضیح بدهید، جامع که ندارد، ‌جامع برای مشترک معنوی است مشترک لفظی که جامع ندارد. دو معنا هست می‌‌خواهیم معنای اسم زمانش وضع شده برای اعم یا وضع نشده.

جواب این است که چرا مشترک معنوی نیست؟‌ چه جور شما ما وقع فیه قتل الحسین علیه السلام می‌‌گویید به جای مقتل، فی تعبیر می‌‌کنید، ‌فی هم در مکان می‌اید هم در زمان. به جای مقتل الحسین بگویید ما قتل فیه الحسین، ‌ما قتل فیه الحسین هم صادق است بر آن زمان یوم عاشورا هم صادق است بر آن مکان، کربلا.

[سؤال: ... جواب:] اتفاقا عرف بهتر از من و شما می‌‌فهمد. ما گرفتار فلسفه‌ایم، زمان از مقوله متی است، مکان از مقوله أین است، جامعی بین مقولات نیست. این‌ها را به ما گفتند و ما باور کردیم، ممکن است درست هم باشد فی الجملة، چه کار دارد به فهم عرفی. عرف ما قتل فیه الحسین که معنای مقتل هست، مقتل ما وقع فیه القتل. چه جور شد شما هم می‌‌گویید قتل الحسین فی کربلا، قتل الحسین فی عاشورا. آخه فی که مشترک لفظی نیست بین این دو جمله. مقتل هم یعنی همین ما قتل فیه، ‌ما قتل فیه گاهی بر زمان حمل می‌‌شود، ‌گاهی بر مکان حمل می‌‌شود. ... اتفاقا چه اشکالی دارد بگویید مقتل الحسین کربلا یوم عاشورا؟ اشکال دارد؟ [همین‌طور] قتلگاه. ... برای اسم زمان در لغت شما چی وضع شده؟ اسم زمان در فارسی چیست؟

بالاخره مقتل به وجدان عرفی وضع شده برای ما وقع فیه القتل. هم صادق است بر مکان هم صادق است بر زمان. احساس اشتراک لفظی هم نمی‌کنیم. و لذا جواب صاحب کفایه درست است.

محقق عراقی در این‌جا فرمایشی دارد فرموده زمان به نظر عرفی باقی است. زمان قتل امام حسین از نظر عرفی می‌‌تواند توسعه پیدا کند. سال 61 هجری سال قتل امام حسین است، ماه محرم زمان قتل امام حسین است، روز عاشورا زمان قتل امام حسین است، غروب روز عاشورا زمان قتل امام حسین علیه السلام است. همه این‌ها عرفا زمان قتل امام حسین هستند و زوال تلبس به مبدأ در آن زمان موسع حساب می‌‌شود که از نظر عرفی روز عاشورا بعد از این‌که امام حسین به شهادت رسید صحیح است بگوییم مقتل الحسین علیه السلام و لو بالفعل دیگر امام حسین ساعت هاست به شهادت رسیده، هنوز هم زمان عرفا موجود است، یوم عاشورا موجود است و زال عنه التلبس الفعلی بقتل الحسین چون ساعت‌ها از قتل امام حسین گذشته و لذا بحث جا دارد.

تامل بفرمایید در کلام محقق عراقی انشاءالله روز چهارشنبه دنبال می‌‌کنیم.